

# بخش ششم

دوران مهاجرت ۱۳۳۴ - ۱۳۵۷

(فاطرات - صفحات ۳۶۱ - ۵۰۷)



# فصل اول

## داستان‌های خارج از کشور

### ۳۷۴- اختلاف دو روایت درباره جردت

ذیل خاطرات ورود به مسکو کیانوری می‌گوید او و جودت دعوت نامه‌ای دریافت کردند که به موجب آن می‌بایست در پلنوم چهارم شرکت کنند و «قرار بود که پس از پلنوم من و جودت به اتفاق به ایران بازگردیم. جودت یک ماه پس از من به مسکو رسید» و در حاشیه همین صفحه می‌گوید «احسان طبری در کثراهه به (صفحات ۱۵۲ - ۱۵۳) مطلبی درباره خروج من و جودت از ایران نقل کرده است که کذب محض است. من قبل از جودت از ایران خارج شدم»<sup>۱</sup> ولی طبری این داستان را به نحو دیگری بازگو کرده است:

از میان پنج نفر اعضای هیئت اجرائیه بعدها دو تن، کیانوری و جودت، به شوروی گریختند. در ایام پربحران و خطرناکی که لو رفتن سازمان نظامی پدید آورده بود، جودت به رقیبش کیانوری پناهنده شده بود. زیرا تنها او بود که می‌توانست گذرنامه جعلی برای فرار بسازد یا با وسائلی که در

اختیار داشت افراد را از مرز بگذرانند. جودت در این روزها نزد کیانوری از گذشته‌ها ابراز ندامت کرد و گفت حالا دیگر پی برده که مرتکب چه گناهایی در حق کیانوری شده است. بالاتر از همه جودت به کیانوری قول داد که گذشته‌ها تکرار نمی‌شود و او در این خود نقادی صدیق و پیگراست. کیانوری با آنکه مرد زیرک و فریب نخوری است، بیانات جودت را باور کرد و وسائل رفتن او را به شوروی فراهم ساخت. جودت همین که در فضای آزاد شوروی [!!] و در کنار دوستانش ... واقع شد، قول و قرار گذشته را به کلی از خاطر برد و ضمن گزارشی ... پس از انتقاد شدید از کیانوری گفت: «اگر کیانوری خود را اصلاح نکنند... من او را دشمن حزب می‌دانم!»<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد که کیانوری برای آن این جریان را خلاف روایت طبری دانسته است که بتواند بقیه اظهارات طبری و تهدید جودت را تکذیب کند. ما آنقدر خلاف واقعیت از کیانوری شنیده و خوانده‌ایم که حق داریم حرف او را - به ویژه که در مورد تهدید جودت اظهار نظری نکرده است - در این خصوص نیز کذب بدانیم. ممکن است کیانوری واقعاً قبل از جودت از ایران خارج شده و طبری به مسموعات خود متکی بوده باشد. ولی حتماً جودت به آن صورت او را تهدید کرده است. زیرا طبری که بی‌اندازه جانب کیانوری را نگه داشته و در این مورد بخصوص نفعی عایدش نمی‌شده، دلیلی ندارد که دروغ بگوید. با توجه به حافظه خارق‌العاده او، هنگامی که تعارضی بین روایات کیانوری و طبری پیش می‌آید، به احتمال قوی‌تر اولی بی‌حق و دومی ذیحق جلوه می‌کند، یعنی به حافظه طبری اعتماد بیشتری است.

ویراستار در حاشیه صفحه ۳۶۵ از قول جهانشاهلو راجع به تاریخ مهاجرت کامبخش سالی را ذکر کرده است که اشتباه می‌باشد و کیانوری (اگر آن را دیده باشد) اصلاح نکرده است. جهانشاهلو نوشته «کامبخش در واپسین ماه‌های سال ۱۳۲۶ به

شوروی آمد» و این درست نیست. کامبخش بلافاصله پس از آذر ۱۳۲۵ ایران را ترک کرد و به باکو رفت.

### ۳۷۵- عمه قزی! بیا برویم کمی صحبت کنیم

دوران مهاجرت است و کیانوری مجدداً موقعیتی پیدا کرده تا درباره حق به جانبی خود تجدید مطلع کند. او می‌گوید «در جلسات پلنوم چهارم فریدون کشاورز، ایرج اسکندری و دیگران انواع اتهاماتی را که علیه من مطرح می‌شود (از حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، قتل احمد دهقان، قتل زاخاریان و غیره و غیره) در برابر صالح‌ترین هیئت منصفه طرح کردند و تمام تلاش خود را به کار بردند که لگه‌ای به من بچسبانند و به نتیجه نرسیدند و به عکس، ثمره پلنوم به تمام معنا علیه آنها تمام شد»<sup>۱</sup>

اسکندری و کشاورز و دیگران که شاکی و مدعی بودند، مسلماً برای شکایات خود مدارک غیرقابل تردیدی در دست داشتند. سوابقی که دیگران - بخصوص دکتر کشاورز - و ما تاکنون از کیانوری ارائه دادیم می‌توانست مدارک مقتضی در اختیار شکاۀ گذاشته باشد. نامه‌ای که اسکندری در ۳۵ صفحه برای حزب کمونیست شوروی فرستاد نمی‌تواند وزن شعر باشد و باید به مستندات خیلی محکمی متکی می‌بود. در غیر این صورت به علت وارد کردن اتهامات کذب به یکی از رهبران برجسته حزب توده، تحت تعقیب حزبی مقامات شوروی واقع می‌گردید. بنابراین ثمره پلنوم چگونه می‌توانست «به تمام معنا علیه آنها» تمام شده باشد؟

اگر کیانوری واقعاً درست می‌گوید که از اتهامات وارده تبرئه شد، چرا ادعای شرف نکرد؟ برائت او مستلزم مجازات‌هایی بوده که باید برای مدعیان در نظر می‌گرفتند. به همین سادگی کیانوری از اتهامات بی‌جا علیه خود صرف‌نظر کرد و شاکیان در برابر همه گناهان سنگین و تهمت‌های دروغ خود، بخصوص اتهام جاسوسی برای انگلستان، از تعقیب و مجازات معاف شدند؟! اینجا فرض کنیم که مقامات شوروی بیش از این

خواستار وجود اختلاف نبودند و حکم به سکوت گذاشتن جریان دادند. ولی از شخص کیانوری بسیار بعید است که در صورت ذیحق بودن از پیگیری قضیه حتی در همان جلسات پلنوم دست برداشته باشد. گرچه او کینه آنها را هنوز سخت به دل دارد، اما مسئله «شرف و حیثیت» او در مقابل حدود ۸۰ نفر از کادرهای حزبی مطرح بود. چطور به آسانی از شرافت و آبروی سیاسی خود که این همه روی آنها تکیه می‌کند گذشت؟

واقعیت این است که درست برخلاف ادعای کیانوری، اسناد و مدارک اسکندری و کشاورز قوی و محکمه‌پسند بود و خود کیانوری بهتر از هر کس دیگری می‌دانست که استحکام این اتهامات چقدر زیاد است. وقتی این مسائل در پلنوم مطرح شد. طبق گواهی راویان موثق اطلاع داریم که کیانوری و کامبخش جلسات را با سکوت مظلوم نمایانه خود برگزار کردند تا از شدت موج حملات کاسته گردد و فرجی حاصل شود. فرج حاصل شد: کامبخش به مقامات حزبی شوروی، این فرماندهان واقعی و «صالح‌ترین هیئت منصفه»! خیلی نزدیک بود و از هر جهت اعتماد آنها و صاحب‌منصبان امنیتی شوروی را جلب کرده بود. شوروی‌ها به خاطر موقعیت استثنائی کامبخش و اطلاع از بستگی‌های متقابل کیانوری و کامبخش و همچنین وابستگی‌های خود کیانوری به شوروی‌ها که تا حدود زیادی در آن زمان نیز موفق به جلب اطمینان آنها شده بود، فشار آوردند که جریان با مسالمت و خیر و خوشی پایان پذیرد. از این پس دیگر هیچ‌کس نتوانست رسماً درباره این موضوعات که تمام علیه کامبخش و کیانوری بود، دم بزند. این است معنای «صالح‌ترین هیئت منصفه» که بعضی از رهبران بی‌شخصیت و گوش به فرمان در آن جای داشتند و گوش به دهان کسانی دوخته بودند که از بیرون سالن، نظم خاص خود را بر پلنوم اعمال می‌کردند. همین داستان بعدها به جریان با مرّه «عمّه قزی! بیا برویم کمی صحبت کنیم» معروف گشت؛ یعنی آن همه «هیاهو برای هیچ» بود که پرونده آن با رأی نهائی شوروی‌ها و با حداکثر تخفیف، به انجام مراسم آشتی کنان مختومه گردید!

## ۳۷۶- بُزگرِ پلنوم

یکی از قطعنامه‌های پلنوم چهارم دربارهٔ مهندس نادر شرمینی است. شرمینی را در این قطعنامه به اندازه کافی لجن‌مال کردند و تمام کاسه‌کوزه‌های اختلاف و شکست‌ها را بر سر او شکستند. و چون «شرمینی همیشه داعیهٔ تسلط بر حزب را در مغز خود می‌پروراند» مقصر اصلی پیدا و بار دیگر کیانوری تبرئه شد. این شیوهٔ همیشگی شوروی بوده است. طبق این شیوه از شرمینی یک بُزگر ساختند و به رسوایی او و سایر غائبین تظاهر کردند تا زیر چتر این رسوایی، حاضران در پلنوم، بی‌تقصیر جلوه داده شوند.

در همین قطعنامه جریان اقتدار شوروی همچنان به کمک کیانوری وارد می‌شود و به نفع رفتارهای او در ایران عمل می‌کند: «پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی فعالیت فراکسیون شرمینی را که به حزب زیان رساند شدیداً محکوم می‌کند و روش نادرست رهبری حزب مخصوصاً اکثریت هیئت اجرائیه را در قبال آن تقبیح می‌نماید»<sup>۱</sup> در اینجا منظور، از یک طرف جدا کردن خطوط فکری و عملی «اکثریت هیئت اجرائیه» یعنی یزدی و بهرامی و علوی است که غلط می‌اندیشیدند، چرا که دستشان از محیط پلنوم چهارم دور بود و قادر به دفاع از خود نبودند، و (بنابراین) از طرف دیگر ریختن امتیازات مضاعف به نفع کیانوری و تا حدودی جودت است که هم در این جلسات حضور دائمی داشتند، هم خود دارای امکانات دفاعی وسیع بودند و هم امکان بالقوه‌ای در جلب رأی نهائی شوروی‌ها داشتند که بالاخره نیز به براءت بالفعل آنها تبدیل شد. معنای دقیق این رأی عبارت بود از اینکه تمام مسئولیت شکست حزب توده به عهدهٔ آنهایی است که در مسکو حاضر نبودند و به چنگ مأموران امنیتی افتاده بودند و رهبران حاضر در پلنوم، کمتر سهمی از شکست حزب را بر دوش می‌کشیدند.

چنانچه گفتهٔ طبری را در مورد تهدید جودت نسبت به کیانوری به یاد بیاوریم، باید کفهٔ داوری علیه کیانوری خیلی سنگین‌تر شده باشد ولی با حجت قاطع و «وتوی

شوروی، کیانوری هیچ گاه بازنده نمی شد و حتی از آنجا که کیانوری با جودت مخالف است، عاقبت به خود جودت هم حمله می گردد و نیشی به او زده می شود. در ماده ۱۲ قطعنامه پلنوم راجع به کشف سازمان نظامی مسئولیت جودت این گونه منعکس می شود که «رفیق جودت به عنوان مسئول و رابط این سازمان از این لحاظ مسئولیت جدی به عهده دارد که طی این جریان به عنوان عضو هیئت اجراییه مأمور سازمان نظامی ابتکار لازم به خرج نداده و تصمیمات فوری برای پیشگیری از حوادث اتخاذ ننمود»<sup>۱</sup> درست است که ظاهراً جودت مسئول شاخه نظامی بود. ولی به علت ضعف مدیریت او و از آن مهمتر دست اندازی مقتدرانه دیگران در سازمان نظامی، وظایف جودت عملاً به یک مسئولیت صوری تبدیل شده بود و بنابراین هیچ گونه «ابتکار و پیشگیری» نمی توانست اعمال کند. زیرا سازمان نظامی و بخصوص رهبران آن با کیانوری و کامبخش ارتباط داشتند و قدرت اداره واقعی آن در دستان این باند متمرکز بود.

در این پلنوم تا حدودی همین بلاها را بر سر خسرو روزبه که هنوز اعدام نشده بود آوردند. منتها اگر بر بدگویی و ایراد از روزبه آثار کتبی مترتب شده بود، آنها را بعد از اعدام او برای همیشه معدوم کردند.

### ۳۷۷- رأی غیابی پلنوم درباره اکثریت بی دفاع

با این فصاحت در ایجاد سکتاریسم و فراکسیونیسم حزبی که کیانوری مسبب عمده آنها شناخته شده است، خود او می گوید «دسته بندی از این بیشتر؟ البته هیئت اجراییه بالاخره زیر فشار و توضیحات من و بخصوص یکی دو نفر از کادرها مجبور شد اشتباهات خود را بپذیرد»<sup>۲</sup> این گونه سخن گفتن، به بیرون بودن کیانوری از دایره فرقه گرایی در حزب معنی می دهد. بخصوص زیر فشار «یکی دو نفر از کادرها» که وسیله اپورتونیسم حزبی و جاه طلبی کیانوری تحریک شده بودند هیئت اجراییه مجبور شد اشتباهاتی را به گردن بگیرد. با وجود این (که اعتباری بر این ادعا نیست) عاقبت هم

۱- همان منبع، ص ۳۷۱

۲- همان، ۳۷۲



توسط پلنوم «اکثریت هیئت اجرائیه در قبال آن تقبیح» و تنبیه شد. در حالی که هیچ حضور مؤثری برای دفاع از خود نداشت. کیانوری در پایان نقل هر قسمت از قطعنامه‌هایی که نسبت به «رهبری هیئت اجرائیه» ایرادات جدی وارد شده، همه اشتباهات را بر سر «اکثریت هیئت اجرائیه» فرود می‌آورد و خود را معرکه دور نگه می‌دارد. به این ترتیب که او در اوپوزسیون بوده، آن اکثریت تصمیم به عدم همکاری با مصدق گرفته، سایر تقصیرها همه به عهده اکثریت نوشته شده، کیانوری باروش‌های غلط آنها مخالفت می‌کرده و می‌جنگیده است و...!!

بارزترین نمونه خلاف این مدعیات وقتی است که مهندس علوی پیشنهاد می‌دهد که کارگران حزبی در روز ۲۸ مرداد دست به اعتصاب بزنند و کیانوری «تنها کیانوری» مخالفت می‌کند. ولی این نقش‌ها در خاطرات او جای خود را عوض می‌کنند: کیانوری دوست وفادار و صمیمی و پنهانی مصدق می‌شود و دیگران دشمنان قسم خورده مصدق و انمود می‌شوند. او بعد از بخشی از قطعنامه پلنوم درباره عملکرد حزب در روز ۲۸ مرداد، از رفقای غایب و زندانی خود را چنین یاد می‌کند «بدین ترتیب قطعنامه‌های پلنوم در اصلی‌ترین مواضع به شدت علیه اکثریت هیئت اجرائیه بود» یعنی کیانوری از هرگونه تقصیر و گناه و آلودگی مبرا است! ولی رهبری حزب توده بطور کلی نخواست و نگذاشتند در ۲۸ مرداد قدمی به سود مردم بردارد. زیرا:

تفسیر روسیه شوروی چیز دیگر بود. روزنامه ایزوستیا ۲۶- آوریل [۱۹۵۱] - در باره حوادث آبادان مطلبی انتشار داد مبنی بر اینکه بین نیروهای کاپیتالیست رقابت بالا گرفته است و علت آن تهدید نظامی بریتانیا در آبادان است. امریکائی‌ها می‌خواهند جای انگلیسی‌ها را در آبادان بگیرند. از این روی بریتانیا به فکر افتاده برای حفظ خود از نیروی نظامی استفاده کند. روسیه شوروی با آنکه چنین تحلیلی از تحولات داشت، به حکومت جدید مصدق هم چندان ابراز اطمینان نمی‌کرد و برای آنکه ایجاد ناامنی و نگرانی نکنند، مطبوعات شوروی تا ۱۰ ماهه درباره بروز تغییرات در تهران مطلبی ننوشتند. استالین در ۵۳ - ۱۹۵۱ متوجه بود که

دنیابه شدت و بطور قاطع به دو گروه سوسیالیست و امپریالیست تقسیم شده و برای مصدق که سیاست بی طرفی اختیار کرده، در این میان جایی نیست.<sup>۱</sup>

به این تفسیرهای کلاسیک مارکسیستی هم اکنون نیز کیانوری سخت پایبند است. ولی اگر اعضای این اکثریت که حالا این طور کوبیده می شوند در مسکو حضور داشتند و یا (مهمتر از آن) اگر حمایت قاطع شوروی از پشت کامبخش و کیانوری برداشته می شد آیا قضاوت پلنوم و کیانوری درباره آنها چنین بی رحمانه صورت می گرفت؟ جالب است که کیانوری به هنگام طرح اسناد پلنوم و بازنویسی قطعنامه های آن، از تکرار سندسازی و جعلی که در اسناد پلنوم چهارم به نفع خود انجام داده بود خودداری کرده است. جایی که حمله به مخالفان را بارها و بارها تکرار نموده، بهترین محل بهانه برای تجلیل پلنوم از او در همین جا و لابه لای اسناد پلنوم می باشد. مثل اینکه خود او هم از چنین جعل سند آشکاری پشیمان شده و استثنائاً این سند ساختگی را فقط در یک نوبت آورده است.

در پایان این مبحث باید گفت که در مجموع، قطعنامه های پلنوم چهارم مسکو از جمله بدترین رسوایی های تاریخ حزب توده است.

### ۳۷۸- ترکیب رهبری پس از پلنوم چهارم

سرنخ مذاکرات پلنوم چهارم (مانند سایر نشست های رسمی حزب) بخصوص انتخابات آن که تکلیف رهبری حزب توده را تا پلنوم بعدی روشن می کرد، در دست شوروی ها بود و حتی با رهنمود آنها تصمیم به حذف سمت دبیر کلی حزب و جانشینی آن وسیله «هیئت دبیران سه نفره» گرفته شد. همانطور که کیانوری شرح می دهد «قرار شد یک هیئت دبیران سه نفره - که اعضای آن دارای حقوق مساوی اند - تشکیل شود و یکی از اعضای هیئت دبیران عنوان دبیر اول را داشته باشد» و در نتیجه پس از اخذ «رای

۱- جیمز اف. گود، امریکا در بی خبری، تحلیل وقایع ایران (۱۳۳۰ - ۱۳۲۵) ترجمه دکتر احمد شها، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ص ۲۵۸

مخفی» افراد زیر، حائزین اکثریت در هیئت اجرائیه جدید گردیدند و مقامات حزبی ظاهراً به ترتیب آرای مکتسبه بین آنها تقسیم شد: «دکتر رضا رادمش، ایرج اسکندری، عبدالصمد کامبخش، احسان طبری، دکتر غلامحسین فروتن، احمد قاسمی و نورالدین کیانوری»<sup>۱</sup>

با کمی دقت در این لیست هفت نفری معلوم می‌شود اکثر آنها از گروه کامبخش بودند، یعنی دست کم خود کامبخش و طبری و فروتن و کیانوری در این باند قرار داشتند. قاسمی هم بیشتر به این دسته متمایل بود و در واقع فقط رادمش و اسکندری از جناح مخالف بودند. چه، اعضای شرکت کننده در پلنوم چهارم اغلب وابسته به جناح کامبخش یا منسوب به آن بودند. علت دیگری که به انتخاب این ترکیب کمک کرد، پشتیبانی شوروی‌ها از باند کامبخش بود که نمی‌خواستند هیچ خطر احتمالی (ریسکی) را بپذیرند. ولی در کمیته مرکزی حزب توده، اکثریت با جناح مخالف، یعنی طرفدار اسکندری بود. کیانوری می‌نویسد «این نتایج برای اکثریت کمیته مرکزی نه تنها غیرمنتظره، بلکه فاجعه آمیز بود» بنا به گفته کیانوری، اسکندری و رادمش گفتند که حاضر نیستند با این پنج عضو هیئت اجرائیه کار کنند و استعفا دادند. کادرهایی که با سبق تصمیم موجد ترکیب مزبور در هیئت اجرائیه شده بودند به حمایت از نتایج انتخابات برخاستند و (منقول از خاطرات کیانوری) گفتند «شما از اول نظر ما را در زمینه مسائل خواستید و قرار شد که اگر نظر اکثریت کمیته مرکزی با نظر کادرها یکی نباشد نظر مجموعه پذیرفته شود... حال اگر بخواهید زیر آن بزنید به سایر اعمال شما اعتمادی نیست. بدین ترتیب آنها مجبور شدند که نتایج انتخابات را بپذیرند» یعنی روس‌ها به آنها حالی کردند که جای قهر کردن نیست. زیرا می‌توانستند جای آنها را از افرادی که در بیرون هیئت اجرائیه مانده بودند پُر کنند. این نظریه وقتی قوی تر می‌شود که کیانوری می‌گوید «طبری می‌گفت: نمایندگان اکثریت کمیته مرکزی نظر خود را نزد رفقای شوروی، که بدون حضور در جلسات، جریان پلنوم را دنبال می‌کردند، مطرح کردند»

این «بدون حضور در جلسات» وزن شعر است و چیزی را تغییر نمی‌دهد، و معلوم هم نیست که طبری آن را گفته باشد. اصل، مراقبت شوروی‌ها بود که حتی بدون حضور در جلسات هم بر کلیه گفتگوها و تصمیمات پلنوم نظارت دقیق داشتند و حرف آخر را می‌زدند. فقط ثمره تلاش‌های مخالفین این بود که «برای مدتی به کیانوری مسئولیت تشکیلاتی داده نشود» چه مدتی؟! اما کیانوری پس از آن مدت (هر مدتی که بود) رعد آسا جهش کرد و تا مقام رشک برانگیز دبیر اولی حزب - آن هم بین همه رقیبان باصلاحیت‌تر و در مقطع بسیار بااهمیت‌تر انقلاب ایران - منصوب (و نه انتخاب) گردید. و این، بدون دخالت شوروی‌ها اصلاً ممکن نبود.

مورد دیگر «تعیین ۱۲ نفر به عنوان نمایندگان کادرها بود که در پلنوم‌های بعدی کمیته مرکزی به عنوان ناظر شرکت کنند» این ۱۲ نفر عبارت بودند از «اردشیر آوانسیان، محمد رضا قدوه، فرج الله میزانی، احمد علی رصدی، بابک امیر خسروی، داوود نوروزی، فریدون آذر نور، علی اکبر چلیپا، آقا جان هوشنگی، اکبر شاندرمنی، بزرگ علوی، نفر دوازدهم یک رفیق کارگر که نامش را فراموش کرده‌ام» نگاهی به این اسامی نیز معلوم می‌دارد غیر از بزرگ علوی که در گروه اسکندری بود، بقیه در جناح کامبخش قرار داشتند.

این انتخاب‌ها (چه در هیئت اجرائیه و چه ناظران کمیته مرکزی) هیچ یک تصادفی نبود و به انتخابات «با رأی مخفی» ارتباط نداشت. در غیر این صورت لااقل یکی از چهره‌های شاخص و معروف حزب مانند رضا روستا، دکتر کشاورز، جودت، بقراطی، و بزرگ علوی وارد ترکیب هیئت اجرائیه می‌شد.

مطلب دیگری که حائز اهمیت می‌باشد، مسئله دبیر سومی کامبخش است. کامبخش با اینکه در سلسله مراتب حزبی هیچ‌گاه دبیر اول نبود، اموری به مراتب مهمتر از وظایف دبیران اول یا دوم را به دور از چشم آنان حل و عقد می‌کرد. زیرا روش اداری - حزبی شوروی‌ها معمولاً بر این اساس بود که یک نفر اسم و رسم دارتر را به سمت دبیر اول احزاب کمونیست یا رییس جمهوری‌های شوروی منصوب می‌کردند ولی سر نخ واقعی امور در دست نفرات دوم یا حتی سوم بود که ظاهراً در مشاغل

پایین‌تر دبیر دوم و سوم یا معاون رییس جمهور خدمت می‌کردند و در واقع منتخب ارگان‌های امنیتی یا کمیته مرکزی حزب کمونیست بودند. کامببخش نیز دقیقاً همین نقش را به عهده داشت.

### ۳۷۹- داستانی که برای سرهنگ ممتاز ساخته شد.

در جریان فعالیت‌های خارج از کشور، کیانوری داستانی تعریف می‌کند که باور آن بسیار مشکل است. کیانوری مدعی است وقتی در خارج بود اطلاع یافت سرهنگ عزت‌الله ممتاز (فرمانده ارشد گارد محافظان نخست‌وزیری واقع در خانه دکتر مصدق) که در هنگام کودتای ۲۸ مرداد «از ناحیه پاگلوله» خورده بود، برای معالجه به اروپای غربی آمده است. او و همسرش مریم به فرانسه می‌روند. پس از یک دور تلفن‌های پنهان وسیله مریم، بالاخره در سوئیس با ممتاز قرار ملاقات می‌گذارند. در محل موعود که برای «یک روز معین در یک خیابان معین» بود، کیانوری و مریم متوجه می‌شوند مأمورین سازمان اطلاعات و امنیت ایران در انتظار آنها هستند و از ممتاز خبری نیست. لذا به سرعت برمی‌گردند. کیانوری سپس می‌نویسد «بعدها شنیدم که سرهنگ ممتاز از جریان مصدق به کلی کنار گرفته و به جریان مقابل پیوسته و به خرج شاه برای معالجه به اروپا اعزام شده بود. به احتمال زیاد تماس و قرار ملاقات ما را خود او به مأمورین ساواک مستقر در اروپا اطلاع داده بود»<sup>۱</sup>

کیانوری برای این قرار ملاقات، تاریخ دقیق و حتی تاریخی که نزدیک به آن باشد قید نکرده است. ولی از روی قرائن می‌توان حدس زد زمانی به محل این قرار شتافت که رهبران حزب توده در تدارک پلنوم چهارم مسکو بودند و یا حول و حوش نقل مکان به لایپزیک هستند. به این ترتیب باید تاریخ آن ملاقات انجام نشده در سال ۱۳۳۵ یا ۱۳۳۶ باشد. لذا اولین سئوالی که به ذهن متبادر می‌گردد این است که چطور سرهنگ ممتاز که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گلوله خورده بود توانست حداقل سه سال و نیم

استقامت کند و پس از این مدت طولانی به فکر معالجه خود بیفتد؟ سئوالات بعدی این است که اولاً در زندان نیز امکان معالجه وجود داشت و اگر شاه به او لطف پیدا کرده بود، قادر بود بهترین امکانات پزشکی و جراحی را در اختیار ممتاز بگذارد. ثانیاً پس از آزادی زندان در اوائل تابستان ۱۳۳۴ چگونه می توانسته یک تا دو سال و نیم دیگر صبر کند و مداوای یکی از مهمترین اعضای بدن خود را پشت گوش بیندازد؟ ثالثاً پایان این داستان در شرائطی صورت می گیرد که ممتاز «از جریان مصدق به کلی کنار» رفته و توانسته طوری رنگ عوض کند که «با خرج شاه» عازم اروپا شود!

سرهنگ ممتاز بعد از انقلاب به درجه سرتیپی ارتقا یافت و فرمانده ژاندارمری کل کشور شد. اگر او کمترین رابطه ای با شاه داشت مسلماً به این افتخار نائل نمی گردید. او در روز ۲۸ مرداد دلاورانه و تا پای جان ایستادگی کرد. ممتاز از روی مردانگی و خلوص مصدق را دوست می داشت و برای نجات او از چنگ اراذل و اوباش، با شجاعتی مثال زدنی و تا آخرین فشنگ جنگید. اگر افسران تابع فرماندهی او در ۲۸ مرداد با شجاعت (و بعضاً با تهور) از خانه مصدق دفاع کردند، برای این بود که علاوه بر آشنایی به وظایف نظامی، ملی و اخلاقی، می دانستند ممتاز چقدر نسبت به مصدق ارادت دارد. ممتاز همواره به دکتر مصدق ارادت می ورزید، هم اکنون نیز نسبت به آرمان های ملی مصدق سخت وفادار است و همیشه مورد خشم و غضب و نفرت شاه بوده است. بنابراین ادعای کیانوری درباره کنار رفتن ممتاز از «جریان مصدق» و عنایت شاه به او، یکی دیگر از دروغ های بسیار سخیف کیانوری است.

ممتاز از نظر خصوصیات اخلاقی هم ممتاز بود و پس از ۲۸ مرداد نیز ممتاز باقی ماند. تا اینکه بعد از ۲۵ سال با تحقق انقلاب، عملاً موقعیت سپاسگزاری از او فراهم شد. اگر او از مصدق بریده بود و به شاه نزدیک می شد، مهندس مفرح برای استخدام و استفاده از مدیریت او در بانک صادرات و معادن ایران (ریاست مهمترین شعب این بانک، شعبه بازار و شعبه اکباتان) به در دسر نمی افتاد.

درک علت اتهام کیانوری علیه این گونه افراد شاخص، خیلی هم مشکل نیست: کسانی که به هر دلیلی از حسن شهرت برخوردارند یا باید عضو حزب توده یا دست کم

طرفدار (سمپاتیزان) آن حزب باشند، و یا اگر با هیچ برجستگی به حزب توده نچسبند باید لجن به سر و رویشان مالید.

### ۳۸۰- ممتاز زنده است و خود واقعیات را می‌گوید

آنچه گفتیم نقطه نظرات ما بود که قبل از مذاکره با سر تیپ ممتاز منعکس کردیم. او از مردمان پاک آذربایجان، رک و راستگوست. صداقت ممتاز مخصوصاً مورد توجه دکتر مصدق بود و یاران مصدق جملگی بر این اوصاف اذعان دارند. حال بینیم خود او چه می‌گوید. قبل از شنیدن سخنان ممتاز، عین عبارات کیانوری را برایش خواندم. در جواب گفت واقعیات‌ها را از اول تا آخر برای نگارنده تعریف می‌کند، و چنین اظهار داشت:

«بعد از برکناری از ارتش و آزادی از زندان، از طرف دستگاه مرا خواستند و به من گفتند اعلیحضرت... مقرر فرموده‌اند که شما در پایتخت نباید باشید، به هر کجا که می‌خواید - غیر از تهران - می‌توانید بروید. من هم اجباراً به قزوین رفتم که نزدیک است و می‌توانستم ماهی یکی دوبار یواشکی به تهران بیایم. بعد از دوسه ماه، یکی از ملاکین مشهور آنجا به من پیشنهاد کرد که قریه اسفرورین (یکی از دهات آباد و بزرگ و پرجمعیت قزوین) را برایش اداره کنم. چند روز بعد یک کسی از طرف شرکتی که ثروتمند بود آمد دنبال من و یک پیشنهاد دیگر داد. شخص اخیر می‌گفت که شرکت آنها صاحب اراضی وسیعی است ولی این زمین‌ها نمک دارند و فقط به درد پسته کاری می‌خورند. می‌گفت ۱۰ هکتار از آنها را به باغ پسته اختصاص داده و از من خواست آنجا را سرپرستی کنم. یک روز در مراجعت از این بازدیدها با ماشین فولکس واگن او می‌آمدیم که خیلی با عجله و تند می‌راند. کامیون بزرگی در کنار جاده با وضع ناجوری پارک شده بود، بطوری که تمام شانه خاکی و مقداری از جاده را اشغال کرده بود. این آقا که پشت فولکس نشسته بود تا بیاید خودش را جمع و جور کند با کامیون تصادف کرد، به صورتی که فولکس رفت زیر کامیون و له و لورده شد. من با تکیه دست به داشبورد و فشار دادن پا به کف ماشین مقاومت کردم که پیشانیم به شیشه جلو نخورد.

ولی پای راستم از قسمت زیر زانو شکست. مردم جمع شدند و وقتی مرا شناختند، جانانه همت کردند و مرا بیرون کشیدند. زاننده را هم نجات دادند و با زحمت زیاد ما را به بیمارستان رساندند. شرکای آن شرکت خیلی ناراحت شده بودند که مبادا پای یک چنین شخصی، آدمی، چلاق بماند و اصرار داشتند که با خرج شرکت برای معالجه پایم به خارج بروم. سه روز بعد از این تصادف، من با هواپیمای ارفرانس به پاریس رفتم... ممتاز برای تأیید درستی ماجراهایش، حتی وارد این جزئیات گردید:

«جریان خروج من به این شرح بود که افسران از درجه سرهنگ به بالا وقتی می خواستند از ایران بیرون بروند، شاه باید مطلع می شد. موضوع «اجازه» او نبود، بلکه «اطلاع» شاه کافی بود. به قراری که سرلشکر عبدالله هدایت بعداً برایم تعریف کرد، اطلاع از خروج مرا لای سه چهار تای دیگر از این جور نامه ها گذاشت و با هم به نظر شاه رساند و شاه هم امضا کرده بود. امیرانی مدیر خواندینها هم خوشمزگی کرد و نوشت: تو که با دشمنان نظرداری - دوستان را کجا کنی محروم، یعنی که شاه مانع رفتن من نشود. و حال آنکه خارج شدن من از ایران چیز مهمی نبود و تظاهر به غمخواری من، تأثیری در خروجم نداشت. در پاریس مرا بردند به یک بیمارستانی که مذهبی های کاتولیک اداره اش می کردند و جراح من دکتر پوپ بود و می گفت پایم را مثل روز اول درست می کند... دو ماه در این بیمارستان بودم. روزی که پایم به اندازه ۱۰ درجه خم شد، جشن گرفتند و همسرم نماز شکر خوانده و دعا کرد. بعد، ما به منزل پسر عمویم رفتیم که در سفارت ایران شاغل بود...» سپس سرتیپ ممتاز به اصل جریان پرداخت:

یک روز خانمی به من تلفن کرد و گفت: «من دختر فرمانفرما هستم، زن دکتر کیانوری. فردا در فلان ساعت بیاید نزدیک میدان آپرا فلان خیابان، فلان کافه منتظر شما هستم.» پسر عمویم گفت به این ملاقات نروم. گفتم نه نمی شود، باید بینم چکار دارد. چون این خانم را نمی شناختم، مرتب پای تلفن نشانی بلوز فلان رنگ و دامن سیاه و غیره را می داد که شناسایی او آسان باشد. فردا رفتم به آن کافه. یک کیف پُر از پول همراهش بود. پشت سرهم به بهانه مراجعه به اشیائی که توی کیف بود، در آن را باز و بسته



می‌کرد و با این نمایش، پول‌هایش را هی به من نشان می‌داد. بالاخره گفت که «ما حاضریم خرج جراحی پای شما و بیمارستان را بدهیم و اصلاً هر قدر بخواهید من می‌توانم در اختیار شما بگذارم» من خیلی تند رد کردم و گفتم خرج مرا همان شرکت که باعث این تصادف شد مجبور است بدهد (و حال آنکه شرکت نصف خرج مرا بیشتر نداد) و بعلاوه هیچ پول دیگری احتیاج ندارم. قاطع از من خواست که بگویم چرا همکاری نمی‌کنم. به او گفتم خانم! منظور شما این است که من شاه را ترور بکنم، من مخالف شاه هستم اما تروریست نیستم، و لوده‌ها میلیون دلار هم به من بدهید. خانم از این جواب خیلی بدش آمد و ناراحت شد...

«من نسبت به مصدق تعصب خاصی داشتم. این تعصب که ناشی از ارادت شدید من به او بود، تا حالا هیچ وقت کمتر نشده که بیشتر شده است. از یک سال قبل ۲۸ مرداد می‌خواستند عقیده مرا نسبت به مصدق برگردانند و شروع به تطمیع من کردند. از ۲۰ هزار دلار شروع شد و در روزهای آخر حکومت مصدق به ۴۰۰ هزار دلار رسید، فقط به این شرط که من شب‌ها در سرپست خود نباشم ولی من گوش نکردم و تختخوابم را روی پشت بام کلانتری گذاشتم که هر شب نزدیک منزل مصدق باشم. آنها حتی گروه‌بان با وفایم را که همیشه با من بود می‌خواستند گول بزنند که او مرا بکشد. ولی این گروه‌بان با شرف عین جریان را به خودم خبر داد...»

«مصدق آن روز [۲۸ مرداد] به من گفت که حقا شیر پاک خورده‌ای. من خواستم دست او را ببوسم اما نگذاشت و صورتم را دوبار بوسید. خوب! از این افتخار بالاتر کجا می‌توانستم پیدا کنم که به سادگی آن را بفروشم و به طرف شاه بروم؟»<sup>۱</sup>  
جمع‌بندی مختصری از این گفته‌ها ضروری است:

اول- سرهنگ ممتاز در ۲۸ مرداد به پایش گلوله نخورد و در سال ۱۳۳۵ بر اثر تصادف اتومبیل شکست.

**دوم-** ممتاز با مریم ملاقات کرد و این دیدار در پاریس صورت گرفت. اصلاً مسئله ملاقات و حضور کیانوری مطرح نبود که خواسته باشد در سویس به ملاقات ممتاز برود و ممتاز او را به دام بیندازد و یا به علت هجوم مأموران ساواک فرار کرده باشد!

**سوم-** خانم مریم فیروز در نظر نداشت یک همکاری سالم در مبارزه ضد شاه را از ممتاز طلب کند، بلکه می خواست از افسری شریف و پاک، با پرداخت پول، یک تروریست بسازد که موفق نشد.

**چهارم-** بنا به اظهار ممتاز، مریم در جای دیگری گفته که خواسته است با سرهنگ ممتاز نوعی همکاری برقرار کند ولی ممتاز قبول نکرد. گو اینکه این گفته مریم با اظهارات ممتاز تطبیق نمی کند، ولی باید گفت صد رحمت به مریم.

**پنجم-** کناره گرفتن ممتاز از مصدق، نزدیک شدن ممتاز به شاه و حمایت و کمک مالی شاه نسبت به ممتاز، طبق معمول ناشی از افسانه سرایی های معروف کیانوری است.

## فصل دوم

### کودتای سرلشکر قزاقی و نظریات دکتر کاتوزیان

#### ۳۸۱- ماجرای ضدیت روس‌ها با شاه

کیانوری از کودتائی صحبت می‌کند که حزب توده با کمک شوروی و «احتمالا» متصل به جریان سرلشکر ولی الله قزاقی در سال ۱۳۳۶ باید انجام می‌داد. ژنرال دولین در لاپزیک به منزل او می‌رود و می‌گوید در مسکو منتظر کیانوری هستند. زیرا مسئله فرستادن بعضی از رهبران حزب «به اروپای غربی برای کسب اطلاع از امکان یک کودتا در ایران است» او به مسکو می‌رود و «در جلسه‌ای با حضور میلیوانف، دولین و یک نماینده وزارت خارجه که تنها نام کوچک او را به خاطر» دارد شرکت می‌کند. روس‌ها به او گفتند که «کسانی به ما مراجعه کرده و نظر خود را درباره انجام کودتا علیه شاه گفته و از ما کمک خواسته‌اند»<sup>۱</sup> بعد، او و «مریم به اروپای غربی» سفر می‌کنند. کیانوری به این نتیجه می‌رسد که هیچ یک میلیون تبعیدی از ایران، نیرویی در اختیار ندارد. به هیچ کدام از میلیون طرف صحبت نگفت «که موضوع چیست. تنها گفتم که در رهبری حزب یک گروه سه نفره - بدون اطلاع سایر افراد کمیته مرکزی - تصمیم به مطالعه درباره چنین

امکانی گرفته‌اند و فکر می‌کنم که اگر امکان کودتا وجود داشته باشد اتحاد شوروی هم به ما کمک‌های لازم را خواهد کرد. این راهم بیفزایم که دوستان شوروی هیچ اسمی از کسی که به آنها مراجعه کرده بود نبردند. ولی من حدس می‌زنم که احتمالاً این جریان مربوط به سرلشکر قرنی است که در آن زمان به اتهام کودتا زندانی شد و هشت سطر پایین‌تر می‌گوید اگر کودتای قرنی «واقعاً جدی بود مسلماً او و همکارانش اعدام می‌شدند» اما چون قرنی از طرف شوروی می‌خواست چنین کودتایی انجام بدهد» به اتهام تلاش برای کودتای زندانی شد!»

تا همین جا کیانوری مطالب مبهمی مطرح کرده که با واقعیت‌های تاریخی سازگار نیست و تناقضاتی دارد:

اولاً- دربارهٔ میلیوانف که چنین جلسهٔ سری و مهمی داشته و کلی حرف رد و بدل کرده، قبلاً گفته بود «میلیوانف - مسئول شعبه منطقه در کمیتهٔ مرکزی کمونیست شوروی- را فقط در شامی که پس از پلنوم چهارم داده شد دیدم بدون اینکه با او صحبتی داشته باشم» مگر اینکه این میلیوانف غیر از آن میلیوانف باشد. در این صورت لازم بود کیانوری اسم کوچک و سایر مشخصات هر دو را ذکر می‌کرد، و چون هیچ‌گونه توضیحی نداده ما حق داریم این دو میلیوانف را یکی بدانیم. در نتیجه جمله‌ای که در صفحه ۳۶۵ گفته بود (بدون اینکه با او صحبتی داشته باشم) دروغ است.

ثانیاً- مسافرت او با همسرش به اروپای غربی برای ملاقات با ملیون ایرانی، با آن همه دروغ‌پردازی دربارهٔ دیدار سرهنگ ممتاز همزمان بوده است. معلوم می‌شود غزیمت او و مریم به اروپای غربی برای بررسی طرح کودتا نبوده است بلکه جهت پیدا کردن یک تروریست جسور بود که با ناکامی رو به روگشت. عقده کیانوری علیه ممتاز هم دستاورد همین ناکامی می‌باشد.

ثالثاً- کیانوری بدین وسیله می‌خواهد ثابت کند شوروی بقدری با شاه مخالف بود که حاضر شد با طرح کودتا و همه نوع کمک به کودتا چینی که باید از میان ملیون انتخاب می‌شدند او را از اریکهٔ سلطنت به زیر بکشد! اتفاقاً روابط شاه و شوروی مخصوصاً تا اواسط سال ۱۳۳۷ بسیار دوستانه شده بود و «چیزی نمانده بود که با عقد

یک پیمان عدم تجاوز، روابط مزبور به درجه صمیمیت برسد»<sup>۱</sup>  
 وابعاً- از همه مهمتر اینکه «تاحدی» و «احتمال» کیانوری جالب توجه است. او با این قرینه سازی‌ها می‌خواهد جریان کودتای سرلشکر قرنی را به «دوستان شوروی» نسبت دهد. در حالی که (ذیلاً به این بحث باز می‌گردیم) ریشه‌یابی جریان قرنی ثابت می‌کند بطور کلی اتصال آن به کشورهای بلوک شرق از محالات است و یکی دیگر شاهکارهای صنعت دروغ سازی کیانوری می‌باشد.

### ۳۸۲- چه کسی بیماری دارد؟

در زمینه کودتای سرلشکر قرنی مصاحبه کننده سؤال می‌کند «دکتر همایون کاتوزیان در مقدمه کتاب خاطرات سیاسی خلیل ملکی می‌گوید که طرح قرنی را شوروی‌ها به رژیم پهلوی اطلاع دادند و حتی برای منبع خود تامین گرفته و او را به عنوان شاهد معرفی کردند. از این جریان چه اطلاعی دارید؟»

کیانوری در جوابی که عمق کینه تیزی او را نشان می‌دهد می‌گوید:

کاتوزیان و امثال او بیماری دارند و این بیماری شخصی با اتحاد شوروی است. این بیماری از استادشان، خلیل ملکی، و استاد استادشان مظفر بقائی به آنها سرایت کرده است. مسلماً در اسناد ساواک و اسناد وزارت جنگ شاه باید مدارک مطمئن‌تری از ادعاهای امثال کاتوزیان وجود داشته باشد.<sup>۲</sup>

ببینید کیانوری برای اثبات دشمنی شوروی علیه شاه چگونه همه مخالفین را به رگبار ابتدال می‌بندد و سرو رویشان به لجن می‌کشد؟ با این نوع استدلال می‌توان گفت کیانوری نیز نه تنها طبق الگوی شوروی از هم پاشیده هنوز به بیماری دشمنی با کلیه مخالفان خود دچار است بلکه از آن مهمتر، مرض دفاع از مبتذل‌ترین حرکات شوروی و بیماری خوب جلوه دادن مظاهر کشورهای کمونیستی سابق، تمام اعضا و جوارح او ر

۱- دکتر محمد علی (همایون) کاتوزیان، مقدمه خاطرات سیاسی خلیل ملکی، ص ۱۲۱

۲- کیانوری، خاطرات، ص ۳۷۹

تسخیر کرده است. چگونه است که فرضاً اگر تنه کسی به یک امریکائی برخورد کند، آن بدبخت باید مدت‌ها در گوشه زندان آب خنک بخورد ولی اگر برای شوروی نوکری و جاسوسی بکنند هیچ عیبی ندارد!

تکرار می‌کنیم که از نظر منافع ملی ایران، هیچ‌گونه تفاوتی بین امریکا و شوروی سابق و روسیه لاحق و انگلستان و... وجود ندارد هیچ کدام از آنها دلشان برای ما نسوخته و همه به فکر منافع خود هستند.

### ۳۸۳- تحقیقات کاتوزیان

نقص کار اینجاست که مصاحبه‌کننده تمام گفته‌های دکتر کاتوزیان در این مورد را منتقل نکرده است. اگر همه استدلال‌های معقول کاتوزیان نقل می‌شد، خواننده بهتر می‌توانست قبول کند که در این میان چه کسی مبتلا به بیماری می‌باشد. برای جبران این نقیصه بجا می‌بینیم که یک جمله از متن و سپس تقریباً تمام زیر نوشت بلند کاتوزیان را نقل کنیم: «... عزل دکتر علی امینی از سفارت ایران در امریکا و مغضوب شدن او باید با این جریان [قرنی] ارتباط می‌داشته است» به نتیجه‌گیری از این جمله خواهیم رسید. کاتوزیان در پانوشت همین صفحه توضیح می‌دهد:

در گفتگویی که در فاصله انتشار دو چاپ این کتاب با آقای ریچارد کاتم داشتم ایشان معتقد بودند که سفیر انگلیس جریان قره‌نی را به شاه لو داده بود. آقای کاتم در آن زمان کارمند سفارت امریکا در ایران بود... او گفت که سفارت امریکا (و از جمله شخص او) از جریان قره‌نی با خبر بود. اما اولاً آن سفارت محرک قره‌نی نبوده و ثانیاً آن سفارت جریان قره‌نی را به شاه خبر نداده است. تحقیقات بعدی نگارنده نشان داد که جریان قره‌نی از دو طرف لو رفته بود: هم از سفارت انگلیس و هم سفارت شوروی. داستان از این قرار است که در دستگاه و جزء معتمدان قره‌نی دو سرهنگ بوده‌اند که یکی از آنان از نزدیکان آیت‌الله بهبهانی بود و از همان طریق خبر را به سفارت انگلیس رسانید. سرهنگ دیگر مامور مستقیم کا. گ. ب. در رکن ۲

[استاد] ارتش ایران بود (اما نه عضو حزب توده و سازمان افسری آن) این سرهنگ طبیعتاً سفارت شوروی را در جریان کار قره‌نی گذاشته بود و سفارت مزبور در وقت لازم خبر را به دولت ایران رسانیده بود. حتی کار به جایی کشیده بود که سفارت شوروی برای سرهنگ مزبور نسبت به اینکه مامور خودشان بود امان گرفت تا بتواند او را به عنوان شاهد در اختیار مقامات ایران بگذارد. در ظرف یکی دو ماه پس از توقیف قره‌نی، شاه که هم از امریکائیان ترسیده و هم با مانورهای خود و لاس زدن با شوروی، آنان را ترسانده بود با آنان معامله بزرگی کرد و در برابر افزایش قابل ملاحظه‌ای بر کمک‌های نظامی و غیر نظامی امریکا، پیمان دو جانبه نظامی ایران و امریکا را پذیرفت. این دو دوزه‌بازی و نمک‌شناسی سیاسی، شوروی را سخت برآشفته: رادیو مسکو که تا آن تاریخ به سود شاه و دستگاهش تبلیغ می‌کرد، ناگهان «کشف کرد» که شاه، خائن و جاسوس امپریالیسم امریکاست!... و «رادیو ملی» و «پیک ایران» نیز پدید آمدند تا سال ۱۳۴۲ که طرفین دوباره معامله کردند و روابط دوستانه مجدداً برقرار شد.<sup>۱</sup>

این تحقیق و تحلیل منطقی و قابل قبول به نظر می‌رسد و جای شکی در درستی آن باقی نمی‌گذارد. فقط کیانوری که به بیماری شوروی پرستی مزمن گرفتار است آن را نمی‌پذیرد.

### ۳۸۴- سندی جدید و تاییدکننده

اینک از سند جدیدتری یاد می‌کنیم که مؤید تحقیقات کاتوزیان است. این سند عبارت است از «بخشی از خاطرات اسفندیار بزرگمهر که پس از مرگ او منتشر شد» و درباره «اسرار پشت پرده کودتای سرلشکر قرنی» می‌باشد. بنا به نوشته کیهان لندن،

اسفندیار بزرگمهر مدیرکل پیشین تبلیغات از دوستان نزدیک و معتمد قرنی بود. بزرگمهر خاطرات سیاسی خود را در کتابی به نام کارون عمر تدوین و آماده چاپ کرد. بخش‌های قابل توجهی از خاطرات بزرگمهر اخیراً وسیله انتشاراتی ساتراپ در لندن انتشار یافت که یکی از آنها ماجرای «کودتا یا شبه کودتای قرنی» در سال ۱۳۳۶ است. این قسمت، نخست در سه شماره کیهان لندن منتشر شد.

طبق مندرجات کتاب کاروان عمر، منظور قرنی شاید انجام یک کودتای واقعی نبود که ضمن آن شاه را حتماً ساقط کند. بلکه غرض او «شبه کودتا» بود که در نظر داشت تغییراتی تا سطح دولت (نه بالاتر) ایجاد شود و دولت را تغییر دهد و یک «دولت اصطلاحات» روی کار بیاورد. البته امریکائی‌ها، به ویژه جان فومسترداس وزیر خارجه امریکا وسیله دستیارش کلارک راجع به امکان برداشتن شاه و چگونگی اوضاع بعد از او و قطب‌های قدرتی که می‌توانند جانشین او بشوند، سئوالاتی می‌کردند. ولی قرنی ظاهراً نظری به سقوط شاه نداشت. فقط اگر شاه در مورد تغییرات در سطح دولتی کارشکنی می‌کرد، به عقیده بزرگمهر باید «اقدامات شدیدتری بشود»

پس از لو رفتن طرح «شبه کودتا» بزرگمهر از قول دکتر محمدعلی هدایتی (وزیر دادگستری و استاد دانشکده حقوق) می‌گوید در زمستان ۱۳۳۶ «وقتی شاه برای شرکت در جلسه هیئت دولت وارد شد، بدون اینکه بنشیند و به هیئت دولت اجازه نشستن بدهد، با حال عصبانی گفت: تحقیقات اولیه نشان داده که آنها (مقصود قرنی و دوستانش) با من کاری نداشته‌اند، شما بی‌عرضه‌ها را می‌خواسته‌اند بردارند. چرا جریان را به مردم نمی‌گویند؟» البته منظور شاه این بود که نظامیان را از حیطة کودتا دور نگه دارد و به همه بفهماند که او محبوب ملتش می‌باشد و کسی از نظامی گرفته تا غیر نظامی با او کاری ندارد، بلکه مورد توجه کودتاجیان، دولت دکتر اقبال بوده است.

سرلشکر آزموده دادستان ارتش نیز با همین اتهام دستور بازجویی داده بود و جراید نیز به همین صورت اتهام آنان را منعکس کردند. اینکه کودتا واقعا چقدر جدی و عمیق بوده است، بزرگمهر در خاطرات خود جواب روشنی به آن نمی‌دهد و شاید هم از ریزه کاری‌ها و تمام ارتباطات کودتایی اطلاع نگه‌داشته شده بود.



## ۳۸۵- آمریکائی‌ها و تیم سرلشکر قرنی

مذاکرات تیم قرنی با سفارت امریکا در تهران بطور جدی و با برنامه تعقیب نمی‌شد. تا اینکه یک هیئت تحقیق از امریکا وارد ایران شد. بزرگمهر دعوت گردید که به امریکا برود. اما او نپذیرفت و گفت بهتر است با دونفر امریکایی در تهران نقطه نظرات خود و قرنی را در میان بگذارد. در نتیجه یک نفر از اعضای هیئت تحقیق که عضو مجلس نمایندگان امریکا بود و یکی از کارمندان سفارت امریکا در تهران به منزل او رفتند. بزرگمهر به آن دونفر گفت «حالا که شما محکم پشت سر شاه ایستاده‌اید، باید دولتی را شاه سرکار بیاورد که قدرت کامل داشته و محبوب مردم باشد» آنها گفتند با اطلاعاتی که به دست آورده‌اند، شاه نمی‌خواهد یک دولت مقتدر بر سرکار باشد. بزرگمهر قبل از دیدار با این دو نفر، والتر لیپمن عضو هیئت تحقیقاتی (و مفسر مشهور سیاسی) را ملاقات کرد و او را در جریان نارضائیه‌های عمومی و شکایات تیم قرنی گذاشت. لیپمن از مجموع اطلاعاتی که خود اخیراً کسب کرده بود و اظهارات بزرگمهر، مقاله‌ای تهیه کرد و در روزنامه هرالده تریبون منتشر ساخت. انتشار این مقاله، از طرف شاه «مورد اعتراض واقع شد» ولی چون بزرگمهر قبلاً نامه‌ای در شرح نارضائیه‌های عمومی به ریچارد نیکسون نوشته بود، امریکائی‌ها تا حدودی در جریان اوضاع قرار داشتند.

دوستان ایرانی قرنی که مستقیماً در جریان نقشه قرار داشتند عبارت بودند از اسفندیار بزرگمهر، حسن ارسنجانی، هلاکو رامبد، سرهنگ انوشیروانی و سرهنگ منصور پورکردستانی (وجود دو افسر اخیر، احتمالاً می‌تواند قرینه‌ای بر ارتباط دو سرهنگی باشد که کاتوزیان بدون ذکر نامشان از آنها یاد کرده است، بخصوص که این منصور پورکردستانی افسری مشکوک بود و بزرگمهر او را در صفحه ۳۲۷ خاطرات خود از مأموران ساواک معرفی کرده است) عده بیشتری هم بودند که از اوضاع راضی نبودند و با این پنج نفر ارتباط محرمانه داشتند ولی در جریان «شبه کودتا» قرار نداشتند و آن پنج نفر نیز پیش اینها صریحاً از طرح خود صحبتی نمی‌کردند. مهمترین این اشخاص به شرح زیر بودند: سرلشکر فریدون جم رییس دانشکده افسری که می‌گفت «با ۷۰۰ نفر شاگردان دانشکده افسری مملکت را می‌شود گرفت و گویا قول

مساعدی هم به قریب داده بود» سید حسن تقی زاده رئیس مجلس سنا، سردار فاخر حکمت رئیس مجلس شورای ملی، (و گویا) سپهبد فرخ نیا، سرتیپ یاوری، دوسناتور، چهار نماینده مجلس، سرهنگ خواجه نوری، سرهنگ مهتدی، سرهنگ اسمعی، حسینقلی شاملو، سیدمحمدباقر حجازی مدیر روزنامه وظیفه، امام جمعه تهران و «به گفته قریب بالغ بر ۷۰ افسر از سرهنگ به پایین در این طرح شرکت داشتند» اسامی از (گویا) به بعد را بزرگمهر مطمئن نبود که چگونه شرکتی در نقشه داشته‌اند و احتمالاً او از حرف‌های خود قریب استنباط کرده است.

### ۳۸۶- ماجرای سفر به بیروت و آتن

وزیر مختار امریکا در تهران، رون‌تری، که «مرد فهمیده و مطمئنی بود» با بزرگمهر آشنایی داشت ولی بزرگمهر «مطالب سیاسی را عریان با او در میان» نمی‌گذاشت (تاییدی دیگر بر تحقیق کاتوزیان) و دعوت امریکائی‌ها را هیچ وقت قبول نمی‌کرد. اما اغلب، آنها را به شام و ناهار در منزل خود دعوت می‌کرد. رون‌تری عقیده‌اش این بود که «شاه باید یک پله از تخت طاووس پایین بیاید و دولت مورد توجه و مردمی داشته باشد» از بد اقبالی بزرگمهر «برحسب تصادف، رون‌تری ماموریتش در تهران خاتمه یافت و به سمت سفیر کبیر امریکا در یونان انتخاب شد» در بحبوحه مذاکرات راجع به دولت و رفت و آمدها، از سفارت امریکا به بزرگمهر خبر دادند که جان فوستر دالس به اروپا آمده و در پایان سفر خود دو روز در یونان خواهد ماند. رون‌تری به بزرگمهر پیغام داده بود که برای دیدار با دالس به یونان برود. در آتن بزرگمهر پیشنهاد ملاقات با دالس را رد کرد و به رون‌تری گفت خوب است پیام‌هایش را وسیله‌او برای دالس بفرستد. هنگام سفر بزرگمهر، هواپیمای مستقیمی برای آتن نبود. لذا به بیروت رفت و از سفارت یونان در لبنان تقاضای ویزا کرد. این سفارت به او گفت باید از سفارت ایران در بیروت یک معرفی نامه بیاورد. در سفارت ایران، نماینده سازمان امنیت آنجا به نام فرزانه که از بستگان عباس مسعودی بود، بزرگمهر را دید و مقصدش را دریافت. از این به بعد، خصوصاً در آتن، تحت مراقبت دائمی ماموران ساواک بود.

نگارنده تصور می‌کند علت ظاهری لورفتن تیم قرنی، بی احتیاطی بزرگمهر باشد که خود را در سفارت بیروت آفتابی کرد. به علت واقعی و باطنی آن بعدا اشاره می‌کنیم.

### ۳۸۷- رابطه طرح قرنی با یک کشور خارجی

کاندیدای قرنی برای نخست‌وزیری، دکتر علی امینی بود. بزرگمهر هم از امینی خیلی تعریف و تمجید کرده است. قرنی نظرش این بود که «هیچ کس بهتر از دکتر علی امینی» برای نخست‌وزیری نیست «البته امینی سال ۱۳۳۶» زیرا از نظر قرنی و بزرگمهر، با علم و اقبال و شریف امامی قابل مقایسه نبود. علت احضار امینی از سفارت ایران در امریکا، گزارشهای مخالفی بود که سپهبد حاجعلی کیا (رییس رکن دو بعد از قرنی) و سپهبد تیمور بختیار علیه او می‌دادند. این مطلب نیز دقیقا دلیلی بر رد اعادی کاتوزی و تأییدی دیگر بر صحت نظریات کاتوزیان می‌باشد.

بزرگمهر از منافع و مراقبت‌های شوروی و انگلیس در این برنامه چیزی نگفته است. ولی وقتی که جرائد تهران از توطئه سرلشکر قرنی مطالب اغراق آمیزی می‌نوشتند، به تلویح پای یک کشور خارجی را در ارتباط با قرنی به میان می‌آوردند. البته آشکارا نامی از امریکا در بین نبود، اما نشانی‌ها را طوری تطبیق می‌دادند که همه می‌فهمیدند منظور از این کشور خارجی امریکا می‌باشد. سفارت امریکا خوب دریافت که منظور هیئت حاکمه ایران چیست.

نگارنده در آن زمان خود، اواخر دوره خدمت احتیاط را می‌گذاراندم و پست سازمانیم در دادستانی ارتش بود و تا حدودی در جریان خبرهای روز و ماجرای سرلشکر قرنی قرار داشتم. آن شب زمستانی در سال ۱۳۳۶ افسر نگهبان بودم که در حدود ساعت ۸ شب، دو دژبان، سرلشکر قرنی را «برای راهنمایی به اطاق تیمسار آزموده» به ساختمان دادرسی ارتش آوردند. بعد از اطلاع به سپهبد آزموده که منتظر بود و رفتن قرنی به اطاق او، دو دژبان همراه قرنی در پایین به انتظار ماندند و آزموده و قرنی بدون حضور هیچ کس دیگری بیش از یک ساعت با هم بودند. اولین مسئله‌ای که به نظر نگارنده بسیار عجیب آمد این بود که چگونه ممکن است در ارتش ایران یک

سرلشکر اینقدر جوان باشد. آن شب قرنی با سیمایی جذاب، لباس شخصی با پالتویی مشکی و بدون دستبند بود...

اسفندیار بزرگمهر می‌گوید روزی سفیر امریکا به دربار زفت و به شاه، و بعد به نحو قاطع‌تری به حسین علا هشدار داد «اگر بخواهید دولت امریکا را در این قضیه بزرگ جلوه داده و از آن بهره‌برداری نمایید من مطالبی دارم که ناچار به اطلاع مدیران جرائد و خبرگزاری‌ها می‌رسانم و اوضاع داخلی ایران و عدم موفقیت دولت و سوءاستفاده آنها و دخالت در انتخابات را کاملاً تشریح خواهم کرد» این موضوع را عیناً خود علا بعداً برای بزرگمهر تعریف کرده بود.

تمام ماجرائی که اکنون از خاطرات بزرگمهر نقل کردیم مؤید نتیجه‌ای است که به کودتای قرنی و زنه امریکائی می‌بخشد. با وجود این، به بخش دیگری از این اسناد مراجعه می‌کنیم که تأیید می‌کند اولاً امریکا از کودتای قرنی پشتیبانی می‌کرد و تنها دولتی بود که این حرکت کودتائی را در ایران آن زمان تأیید می‌نمود. ثانیاً روابط شوروی با شاه در آن موقع به هیچ وجه خصمانه نبود و در ماجرای قرنی مانند یک دولت دوست شاه عمل می‌کرد. ثالثاً همه اینها درستی و دقت بررسی‌های دکتر کاتوزیان را می‌رساند.

این بخش مستند به بازجویی از اسفندیار بزرگمهر توسط سرتیپ سالم بازپرس ارتش، در حضور و، زیر راهنمایی سپهد آزموده می‌باشد. بزرگمهر تحت عنوان «مواجهه با ارسنجانی»<sup>۱</sup> می‌نویسد:

در این موقع سرتیپ سالم که سمت بازپرسی داشت وارد شد و شروع به سئوالات مکرری کرد که هر دو ما [بزرگمهر و ارسنجانی] بعضی آنها را جواب ندادیم گفتیم و به بازپرسی‌های قبلی رجوع شود. رفتند و پرونده‌های سابق را آوردند. مدتی طول کشید تا آنها را تطبیق کردند. از مسافرت من به یونان و ملاقات با وزیر خارجه امریکا (فوستردالس)

۱- این عنوان از کیهان لندن است و در کتاب کاروان عمر چنین عنوانی وجود ندارد

پرسیدند، گفتم او راننده‌ام. گفتند شکایت کرده‌ای که در ایران دموکراسی برقرار نیست. گفتم این مطلب لزومی به گفتن ندارد، زیرا هر خارجی که وارد ایران شود به محض رسیدن به فرودگاه این مطلب را خواهد فهمید! البته دموکراسی برقرار است و اگر بگیر و ببندی در کار است کار کمونیست‌ها و طرفداران شوروی می‌باشد! آزموده گفت حرف شوروی در میان نیست، موضوع آنها مطرح نمی‌باشد. ارسنجانی در میان حرف ما دوید و گفت پس تعیین کنید کدام دولت مطرح است، عراق یا ترکیه یا افغانستان؟ و خنده‌ای کرد که خیلی معنی داشت. آزموده گفت چرا خود را به نادانی می‌زنید، مقصر دولت امریکا است که دخالت کرده و باشما وارد مذاکره شده. من گفتم با چه کسی و در کجا این مذاکرات واقع شده؟ آزموده گفت ما دنبال همین مطلب هستیم که از جزئیات این کار آگاه شویم. وقتی آزموده پرسید که آیا این مذاکرات با اطلاع سرلشکر قرنی بوده، هر دو ما گفتیم مذاکراتی در میان نبوده که با اطلاع یا بی‌اطلاع سرلشکر قرنی باشد. آزموده گفت خود سرلشکر قرنی در حضور شما گفت که او دستور داده است. هم من و هم ارسنجانی گفتیم ایشان چنین اظهاری نکرده‌اند. هر چه [پروند را] ورق زدند چیزی پیدا نکردند. آزموده به سرتیپ سالم تغییر کرد که این چه جور کارکردن است.

آزموده درست می‌گفت که «خود سرلشکر قرنی در حضور شما گفت که او دستور داده است» متنها از بخت بد دادستانی، یا این قسمت از مذاکرات ثبت نشده بود، یابست شده بود و آنها از شدت التهاب آن را پیدا نکردند. بزرگمهر قبلا (در کتاب کاروان عمر، ص ۲۹۷) تحت عنوان «مشاجره قرنی با آزموده» گفته بود «قرنی با کمال شهامت در جواب آزموده گفت اگر آقای بزرگمهر با آنها [یعنی امریکائی‌ها] تماسی داشته‌اند، بااطلاع من بوده و من خواهش کردم و تمام مذاکرات را چه من حضور داشتم و چه در

غیاب من بوده اطلاع داشتم»<sup>۱</sup>

### ۳۸۸- سهم سه قدرت بزرگ در برنامهٔ قرنی

با توجه به اسناد و اطلاعاتی که اطراف کودتا یا شبه کودتای امریکائی سرلشکر قرنی موجود است مسلم می‌باشد که وجود دو رقیب دیرینه برای قدرت نوظهور امریکا بی‌دردر نبود. شوروی و انگلستان، ایران راسهم نفوذ تاریخی خود می‌دانستند و بنابراین نمی‌گذاشتند قدرتی جدید، به این سادگی‌ها وارد مناطق حیاتی و استراتژیک آنها بشود. لذا حرکات امریکا را برای کسب اهرم‌های نفوذ، تعقیب و مراقبت می‌کردند. سازمان‌های جاسوسی این دو کشور فوق‌العاده فعال بودند و نسبت به کارهای رقیب تازه و قدرتمند خود حساسیت زیادی داشتند. دولت انگلیس وضعیت سال‌های دههٔ ۳۰ شمسی ایران را که تازه در حدود سال‌های ۱۳۳۶ توانسته بود سیاست اجرائی آن را به نفع خود بازسازی کند، مایل به دگرگونی و در نتیجه تضعیف نیروهای خودی نبود.

شوروی نیز با توجه به (حداقل) بی‌تفاوتی در حوادث مرداد ۱۳۳۲، تغییرات گسترده در سطح رهبری خود و سیاست جدید نظم دولت‌های بعد از استالین که می‌رفت برای شاه بعد از ۲۸ مرداد نقش یک کشور دوست را ایفا کند، هیچ تمایلی به تغییر وضع موجود (۱۳۳۶-۳۷) نداشت. بدیهی است که عدم تمایل انگلیس و شوروی نسبت به بر هم خوردن تعادل فعلی، آنها را متوجه رفتارهای امریکا بنماید و طبیعی است که مراقب کوچکترین رفت و آمدها، گفتگوها و حتی علاقه‌های جناح‌های گوناگون بخصوص اطراف سفارت امریکا در تهران باشند. آنها (کلاً، همگی) با به کار گرفتن مدرن‌ترین وسائل پیشرفتهٔ الکترونیک و دستگاه‌های شنود و تکنیک‌های استراق سمع (هم سمعی و هم بصری) خود را تجهیز می‌کردند تا از یک علامت مشکوک طرف مقابل هم غافل نمانند. سپس انبوه اطلاعات واصله را با کمک دستگاه‌های پیچیده و پیشرفتهٔ جاسوسی و مغزها به تحلیل می‌کشیدند... بنابراین شک نیست که که اتلیجنس سرویس (MI-6) و

۱- اسفندیار بزرگمهر، کاروان عمر، سرگذشت خود نوشت، انتشارات ساتراپ، لندن ۱۳۷۲، صص ۲۹۳ تا ۳۵۹، اطلاعات مربوط به «شبه کودتای سرلشکر قرنی» از فصول ۱۴ تا ۱۸ این کتاب اخذ شده است.